



دلیل سوم: ظهور ادله لفظی جواز تقلید در تقلید از حی

* ۱. ادله لفظی جواز تقلید، چند دلیل می‌باشد. مستدللین در اینجا به آیه سؤال، آیه انذار و روایت امام عسکری (ع) توجه دارند و گویا سایر موارد را هم همانند همین ادله به حساب می‌آورند.

* ۲. مرحوم آخوند درباره آیات معتقد است که آیات اصلاً دارای اطلاق نیست تا هم شامل مرجع حی شود و هم شامل مرجع میت باشد، بلکه در مقام تشریع اصل تقلید است:

«و فيه ... منع إطلاقها ... وإنما هو مسوق لبيان أصل تشريعه كما لا يخفى»^۱

* ۳. مرحوم سید مجاهد شمول آیه بر مرجع حی را می‌پذیرد و می‌نویسد:

«أنه تعالى أوجب عند عدم العلم السؤال من أهل الذكر لقوله تعالى فاسألوا أهل الذكر إن كنتم

لا تعلمون و من المعلوم أن الميت لا يكون محلاً للسؤال فلا يجوز الاعتماد على قوله»^۲

* ۴. مرحوم خویی نیز در این باره می‌نویسد:

«أن الأدلة الدالة على حجية فتوى الفقيه ظاهرة الدلالة على اعتبار الحياة في جواز الرجوع إليه لظهور قوله عز من قائل وَلَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ . في إرادة إنذار المنذر الحي، إذ لا معنى لإنذار الميت بوجه. و أمّا صحة حمل المنذر على الكتاب أو النبي (صلى الله عليه وآله و سلم) فإنما هي بلحاظ أنهما إنما ينذران بأحكام الله سبحانه و هو حي، و لما ورد «من أن الكتاب حي و أنه يجري مجرى الشمس و القمر»، و كذا قوله فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ لَوْ تَمَتَّ دَلَالَتُهُ عَلَى حجية فتوى الفقيه، و ذلك لأن الميت لا يطلق عليه أهل الذكر بالفعل. و قوله: «أما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه» إذ الميت غير متّصف بشيء مما ذكر في الحديث، فإن لفظة «كان» ظاهرة في الاتصاف بالأوصاف المذكورة بالفعل، لا الاتصاف بها في الأزمنة السابقة. و أمّا الأخبار الآمرة بالرجوع إلى أشخاص معيّنين، فقد تقدم أن ظهورها في إرادة الحي مما لا خدشة فيه، لأن الميت لا معنى للإرجاع إليه.»^۳

توضیح:

۱. آیه نفر می‌فرماید، از کسانی تقلید کنید که بعد از اینکه به شهرشان بازگشت کردند، انذار کنند. و روشن است

که میت انذار نمی‌کند [و همانطور که به میت نمی‌توان «فقیه» گفت، نمی‌توان او را «منذر» هم نامید.]^۴

۱. همان، ص ۴۷۹

۲. همان

۳. التنقيح، ج ۱، ص ۸۱

۴. ن. ک: تفصيل الشريعة، ج ۱، ص ۱۹۷



۲. ان قلت: کتاب و سنت را اصطلاحاً منذر می‌گویند، در حالیکه حیات ظاهری ندارند. پس میت هم می‌تواند منذر بوده باشد.

۳. قلت: منذر بودن کتاب و سنت به لحاظ آن است که آنها متضمن احکام الهی هستند که آن احکام حیات دارند.

۴. اهل ذکر در آیه «فسألوا اهل الذکر» هم بر میت صدق نمی‌کند. [مخصوصاً با توجه به اینکه فرض آیه در جایی است که از مردم خواسته که سؤال کنند و روشن است که سؤال از میت امکان ندارد]

۵. روایت «اما من کان...»، فقیهی را می‌گوید که بالفعل صائن باشد

۶. ان قلت: «کان» یعنی فقیهی که صائن بوده است و این با مرگ هم قابل تطبیق است.

۷. قلت: «کان» به معنای فعلیت اتصاف است و نه به معنای اتصاف در زمان سابق.

۸. روایاتی هم که به اشخاص خاص ارجاع می‌دهد، ظهورشان در صورتی است که آنها حیات دارند [و حکم اصطیاد شده از این روایات، بیش از جواز رجوع به مجتهد حی را ثابت نمی‌کند]

*۵. مرحوم خوئی از این استدلال پاسخ می‌دهد:

«و یرد علیه: أن ظهور الأدلة فی اشتراط الحیة فی من یجوز تقلیده و إن کان غیر قابل للإنکار، لما بینا من أن کل قضية ظاهرة فی الفعلية بالمعنی المتقدم، إلّا أنها لیست بذات مفهوم لتدلنا علی حصر الحجية فی فتوی الحی من المجتهدين و عدم حجية فتوی أمواتهم، و معه یمکن أن تكون فتوی المیت حجة کفتوی الحی، غایة الأمر أن الأدلة المتقدمة غیر دالة علی الجواز، لا أنها تدل علی عدم الجواز، و بین الأمرین بون بعید. و أمّا رواية الاحتجاج «من کان من الفقهاء...» فهي و إن لم یبعد دلالتها علی حصر الحجية فی فتوی الفقیه المتصف بالأوصاف الواردة فیها، إلّا أنها لضعفها غیر صالحة للاستدلال بها کما مرّ. إذن لا یمستفاد من شیء من الکتاب و السنة عدم جواز التقليد من الأموات. نعم، لو کان الدلیل منحصراً بهما لم یمکننا الحكم بجواز تقلید المیت لعدم الدلیل علیه إلّا أن الدلیل غیر منحصراً بهما کما لا یخفی. ثمّ إن الأدلة و إن لم تكن لها دلالة علی عدم الحجية، إلّا أنه ظهر بما قدّمناه أنه لا مجال للاستدلال بإطلاقها علی حجية فتوی المیت إذ لا إطلاق لها، بل الأمر کذلک حتی علی تقدیر إطلاقها لما عرفت من أنه غیر شامل للمتعارضین علی ما قدّمنا تقریبه.»^۲

توضیح:

۱. ظهور ادله در رجوع به مرجع حی است ولی

۱. همان

۲. همان



۲. این ادله مفهوم ندارد و لذا نمی‌گویند که به «مجتهد غیر حی»، نمی‌توان رجوع کرد.
 ۳. ان قلت: روایت «من كان من الفقهاء...»، ظهور در حصر دارد یعنی فقط به مرجعی که بالفعل چنین صفتی دارد می‌توان رجوع کرد
 ۴. قلت: این روایت سند معتبر ندارد
 ۵. پس اگر دلیل بر حجیت قول مرجع میت یافت شود، می‌توان به آن ادله تمسک کرد
 ۶. پس آیات و روایات مطرح شده، فقط ناظر به مرجع حی است و اطلاقی ندارد که شامل مرجع میت شود
 ۷. و اما اگر هم اطلاق داشته باشد:
 ۸. اطلاق ادله شامل متعارضین نمی‌شود.
- ما می‌گوییم:

۱. مراد مرحوم خوئی (درباره آنچه در آخرین عبارت از ایشان خواندیم) آن است که:
«أن الآيات و الروایات علی تقدیر إطلاقهما و شمولهما فتوی المیت فی نفسها لا یمكن التمسک بهما فی المقام، و ذلك لما مرّ من أن العلماء أحياء هم و أمواتهم مختلفون فی المسائل الشرعیة و مع مخالفة فتوی المیت لفتوی الأحياء، بل مخالفتها لفتوی الأموات بأنفسهم، لا تشملها الإطلاقات بوجه لعدم شمول الإطلاق للمتعارضین»^۱
۲. در توضیح مراد ایشان باید گفت:

اطلاق در جایی حجت است که بتوانیم بگوییم «معنای مطلق»، ظاهر است. اما اگر جایی معنای مطلق بخواهد شامل متعارضین شود، عرف آن لفظ را ظاهر در آن معنای مطلق نمی‌داند. [مثلاً اگر کسی بگوید «هرچه برادرانت می‌گویند گوش کن» در حالیکه یکی از برادران می‌گوید «بیا» و دیگری می‌گوید «برو»، در این صورت عرف، جمله «هرچه برادرانت می‌گویند گوش کن» را ظاهر در معنای مطلق نمی‌داند.]

حال با این حساب ادله حجیت تقلید (آیات و روایات) نمی‌تواند شامل همه مجتهدین حی و میت شود، چرا که می‌دانیم فتاوی حی با اموات مخالف است.

۳. اما اگر این سخن مرحوم خوئی درباره «عدم اطلاق نسبت به متعارضین» را بپذیریم، باید بگوییم، ادله لفظی شامل نظرات مراجع حی هم نمی‌شود چرا که:
اولاً: مراجع حی هم با هم متعارض هستند
و ثانیاً: فتاوی مراجع حی با مراجع میت معارض است و اگر ادله لفظی بخواهد فتاوی مراجع را حجت کند، باید فتوای ابن ادریس در زمان خودش و فتوای شیخ انصاری در زمان خودش و فتوای حضرت امام در

۱. التنقیح، ج ۱، ص ۷۶



زمان خودش و یکی از مراجع فعلی را حجت کند، در حالیکه این فتواها با هم متعارض هستند. پس باید بپذیریم که ادله لفظیه نمی‌تواند در مسائل مورد اختلاف، رجوع به هیچ مجتهدی را ثابت کند. و ثالثاً: اگر گفتیم تعارض مانع از اطلاق است، باید بگوییم حتی احتمال تعارض هم مانع از ظهور کلام در اطلاق است.

۴. اما مرحوم سید رضا صدر برخلاف مرحوم خوئی (که ظاهراً مطلب اولیه در تقریر اشکال را از مرحوم صاحب فصول^۱ اخذ کرده است)، دلالت آیات و روایات را بر جواز تقلید ابتدایی از میت کامل می‌داند. ایشان درباره آیه سؤال می‌نویسد:

«الإنصاف عدم صحّة هذا الكلام؛ لأنّ الظاهر من آية السؤال و الله أعلم هو الأمر برجوع الجاهل إلى العالم؛ فإنّ السؤال لا موضوعيّة له، بل الأمر به؛ لكونه من طرق رفع الجهل و تحصيل العلم، و أنّ رفع الجهل كما يحصل بالسؤال من العالم و سماع الجواب عنه، كذلك يحصل بسماع حكاية جواب العالم من الراوى عنه، و كذلك يحصل بقراءة كتابة العالم، فكلّ ذلك من مصاديق الرجوع إلى العالم، فإنّ العقل بل و العرف لا يفرّقان في الصورتين الأخيرتين بين كون العالم حيّاً أو ميتاً. و هل يستباح القول بأنّ الآية الكريمة لا تتناول صورة السؤال عن عالم توفّي عقيب جوابه بلا فصل؟!»^۲

۱. الفصول فی علم الاصول، ج ۲، ص ۱۳۸؛ به نقل از الاجتهاد و التقليد، سید رضا صدر، ص ۱۲۷

۲. الاجتهاد و التقليد، ص ۱۲۷